

آنچه می‌خوانید نقد دکتر پرویز اهور حافظ‌شناس و مؤلف "کلیک خیال‌انگیز" "شرح غزلیهای حافظ" نوشته آقای دکتر حسینعلی هروی سرشناس‌ترین یا یکی از سرشناس‌ترین حافظ‌شناسان کشور است. نوشته آقای دکتر اهور به تقریب دو برابر حجمی را که اینک اشغال کرده داشته است، اما به علت کمبود جا و درازی مطلب ناچار شده‌ایم مقداری از آن را با کسب اجازه از نویسنده کوتاه کنیم.

یادداشت‌هایم را در دو بخش عرضه می‌دارم: یکی مسامحه‌ها و دیگری کلیات. مسامحه را جانشین واژه‌ها و ترکیب‌های دل‌آزاری چون سهو و خطا، غلط‌خوانی و غلط‌دانی و مانند‌های ایل‌ها که رایحه خشم و برخاش و دور افتادن از طریق ادب به مشام جان می‌رسانند گردانیده‌ام. نخست از بخش مسامحه‌ها آغاز کرده‌ام تا نتایج حاصل از آن را با افزودن ملاحظاتی دیگر، در بخش کلیات بیاورم و اما مسامحه‌ها را به‌مناسبت موضوع آن‌ها زیر عنوان‌های مختلفی گرد آورده‌ام مانند: دوگونه مسامحه در معانی مفردات شعر (۱- در معانی که برگزیده و نقل شده است ۲- عدم برگزیدن یک معنا از معانی مختلف نقل شده از فرهنگ‌ها). مسامحه در شرح‌بیت‌ها. مسامحه در باز نمودن ریزه‌کاری‌ها و هنرهای شعری، مسامحه در درست‌خوانی.

۱- مسامحه‌ها

مسامحه در معانی مفردات شعر (آنچه از فرهنگ‌ها برگزیده و نقل شده است) چندین گفت‌مش مگذر زمانی، گفت معذورم بدار خانه پروردی چو تاب آرد غم چندین غریب (چندین) را به معنی (این عده) برگزیده و چنین مرقوم فرموده‌اند: ... زیرا آن که در خانه بزرگ شده تحمل غم این عده غریب را ندارد. (ص ۷۴)

دلایل مسامحه:

- ۱- در بیت پیشین که بیت شاهد دنباله آن است تنها از یک غریب سخن رفته است. نه از عده و گروهی از غریبان: گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب.
- ۲- (چندین) برای شدت و کثرت غربت و به معنی تا این حد و اندازه به کار رفته است.



تصویری گاه مخدوش از حافظ

کی یافتی رقیب تو چندین محال ظلم
عاشق مسکین چرا چندین تحمل بایدش
دوتا
کسی نیست که افتاده آن زلف دوتا
نیست (ص- ۳۱۳)
انتخاب معنی خمیده و منحنی برای دوتا
در مورد قد و بالا درست است ولی برای
زلف مسامحه‌ای است که من هم تا چند سال
پیش دچار آن بودم.
دوتا یا دوتاو در لغت‌نامه شادروان
دهخدا به معنی دو رشته زلف یا زلفین ثبت
شده است و فرهنگ‌ها زلفین یا زلفی را
حلقه در خانه و صندوق و مانند این‌ها ثبت
کرده‌اند ولی گمانم در بیتی از حافظ زلفین
تثنیه زلف و به همان معنی دوتا یا دو رشته
آمده و به همین سبب نیز فعل‌های راجع به

آن‌ها (دادند) و (ببردند) شده است:
زلفین سیاه تو به دل‌داری عشاق
دادند قراری و ببرند قرارم
از مضمون بیت دیگری از حافظ:
دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد
تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
چنین برمی‌آید که دوتا دو رشته زلف بوده
است که آن‌ها را می‌بافته و از چپ و راست و
یا به گفته حافظ از یمین و بيسار بر شانه و
دوش می‌انداخته‌اند و نیز در آخر هر رشته
حلقه‌ای می‌ساخته و آن‌ها را به گل‌ها و
زیورها می‌آراسته‌اند و در سوگاری‌ها می‌گشوده
و یا می‌بریده‌اند:
ز زیر زلف دوتا چون گذر کنی بنگر
که از یمین و بيسار چه سوگوارانند
گیسوی چنگ ببرید به مرگ می‌ناب
تا حریفان همه خون از مژه‌ها بگشایند

به لایه گفت شبی میر مجلس تو شوم .
نوشته‌اند: (لایه، تملق، چاپلوسی،
عجز و زاری ص - ۷۰۷)

در شرح بیت یکجا مرقوم داشته‌اند: (به
چرب‌زبانی گفت) جایی دیگر: (به زبانی
فریبنده گفت) و گمانم انتخاب هر یک از
این معانی در بیت مورد بحث برای (لایه)
مسامحه است زیرا:

۱- کسی که می‌توانسته (میر مجلس) بشود
کجا ممکن است با عجز و زاری یا چاپلوسی
و... سخن گفته باشد؟

۲- لایه در بیت حافظ به معنی ریشخند و
تمسخر به‌کار رفته است چنان‌که در شعر خاقانی
شروانی و عبید زاکانی نیز به‌کار رفته بود.
به لایه گفت که از حد گذشت جور رقیب
به طنز گفت که بی‌هیچ شکر حد بگذشت
(کلیات عبید زاکانی ص - ۵۱)

آن لایه‌های گرم زاول بسوخت جانم
زیرا که همچو آتش یک سر همه زبانی
(دیوان خاقانی ص - ۶۶۷)

اگر لایه به معنی التماس و تضرع و زاری در
شعر حافظ بکار رفته در ابیات دیگری است:
لایه بسیار نمودم که مرو سود نداشت

خراب
فغان که در طلب گنج‌نامه مقصود

شدم خراب جهانی ز غم تمام و نشد
خراب را فساد معنی کرده و چنین نوشته‌اند:
(معروف به فساد شدم ص - ۷۰۶) گذشته از
این‌که نسبت دادن معروف به فساد شدن به
حافظ غم‌افزا و نارواست در انتخاب معنی
فساد برای (خراب) نیز مسامحه‌روا داشته‌اند
زیرا خراب در بیت شاهد، به قرینه (گنج‌نامه
مقصود) در همین بیت و با عنایت به این‌که
گنج را در ویرانه‌ها پنهان می‌داشته‌اند به
معنی ویران شدن و کنایه از (از دست رفتن)
آمده است.

آلوده

آلوده‌ای تو حافظ فیضی ز شاه درخواه
کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد

مرقوم فرموده‌اند: (حافظ) به خود می‌گوید
اگر در گذشته به فسق و فساد شهرت یافته‌ای
غم مخور زیرا که این شاه روشن‌بین و کریم
است و از اتهامات گذشته تو را مبری خواهد
ساخت، در زمان او هرچه بگفتی ایرادی بر
تو نیست ص - ۷۲۵)

اگر در بیت (فغان که در طلب گنج‌نامه
مقصود) خراب را (فساد) معنی کرده و آن
را به حافظ نسبت داده بودند اکنون اینجا
(فسق) نیز بر گذشته حافظ افزوده شده
است. نیز از صفتهای (روشن‌بین و کریم)
که به آن شاه نسبت داده‌اند برمی‌آید که

(سماحت) را روشن‌بینی و کرامت معنی
کرده‌اند و گویا همین روشن‌بینی و کرامت با
چشم پوشیدن از (فسق و فساد) ملازمه
داشته است.

ولی (آلوده) در این بیت مقابل طهارت
در مصراع دوم شعر و متضاد با آن به‌کار رفته
است یعنی: گناه‌آلوده نه آلوده به فسق و
فساد و می‌دانیم که حافظ هیچگاه دعوی
معصوم بودن و منزله ماندن از گناه را نداشته
است:

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد
ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی

کاسه‌گردانی
هرکه چون لاله کاسه گردان شد

زین جفا رخ به خون بشوید باز
نوشته‌اند: (کاسه‌گردانی دو معنی دارد
یکی به اطراف گرداندن کاسه برای گدایی
کردن و کاسه، گدایی به دست گرفتن و دیگر
کاسه بر سر چوب گرداندن برای نیرنگ‌بازی و
مردم‌فریبی ص - ۱۰۸۱)

و حال این‌که هیچ‌یک از این معانی در
شعر مصداق نمی‌یابد و برگزیدن آن‌ها مسامحه
می‌نماید. در غزلی که این بیت برگرفته از
آن است از خماری مستان، چشمان ایشان،
جستجوی خون خم یا شراب برای ریختن
و سر حکمت نهان و جوشان در درون خم
سخن می‌رود نه کاسه، گدایی به دست گرفتن
و یا کاسه بر سر چوب گرداندن، خاصه این
که در بیت مقطع غزل نیز به حرام بودن
شراب در (بیت‌الحرام خم) اشاره‌ای آشکار
دارد که یادآور دوران خم‌کشی‌های امیر
مبارزالدین است.

نیز حافظ در غزلی دیگر به مطلع: سحر
به سوی گلستان دمی شدم در باغ، در تشبیه
و توصیف گل‌های باغ چنین گفته بوده است:
یکی چو یاده یرستان صراحی اندر دست

یکی جو ساقی مستان به گف گرفته ایاغ
و (ایاغ) جام یا کاسه شراب است و گل به
ساقی به گف دست گرفته ایاغ یا کاسه‌گردانی
تشبیه شده چنان‌که در نخستین بیت از
نخستین غزل دیوان حافظ نیز به کاسه‌گردانی
ساقی در فعل امر عربی (أدِر) یعنی بگردان
به هیچ تردیدی تصریح شده بود:

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها: ساقیا
کاسه را بگردان و بنوشان آن را.

نیز در یک غزل دیگر:
ای نور چشم مستان در عین انتظارم
چنگ حزین و جامی بنواز یا بگردان

یعنی چنگ را بنواز و جام را بگردان.
بدینگونه آشکار است که کاسه‌گردانی به معنی
ساقی‌گری در شعر حافظ نمونه‌ها دارد.

ناگفته نماند که آقای دکتر هروی پیش از
انتشار شرحشان بر غزل‌های حافظ در نقدی
بر اثر نگارنده (کلک خیال‌انگیز) کاسه‌گردانی
را در همین معانی کاسه‌گدایی بدست گرفتن
و... درست پنداشته (حافظ‌شناسی ج ۶ ص
۱۶۴) و آقای دکتر اسلامی ندوش در پاسخ
به ایشان دلایل دیگری آورده بودند (حافظ
شناسی ج ۸ - ص ۸۱ - ۸۰)

بیت‌الحرام خم:

گرد بیت‌الحرام خم حافظ

گر نمیرد به سر بیوید باز
نوشته‌اند: (بیت‌الحرام: خانه مقدس و
محترم، بقعه، منبرک، کنایه از مکه، معظمه
و کعبه و در اصطلاح صوفیه کنایه از قلب
انسان کامل ص - ۱۰۸۴)

در انتخاب و تصریح به یکی از این معانی
که آورده‌اند مسامحه شده است و نکته این‌که
(خم) به سبب مظهرش که شراب باشد (بیت -
الحرام) شده است نه اینکه حافظ از زیارت
دوباره خانه کعبه سخن گفته باشد که
می‌دانیم وی به زیارت آن خانه مشرف نشده
بود.

۲- مسامحه در برگزیدن یک معنای مناسب از
معانی نقل شده از فرهنگ‌ها.

با این‌که در مقدمه کتاب نوشته بودند که
برای یک واژه تنها آن معنی را ذکر کرده‌اند
که در بیت مورد نظر درست بوده است نه
تمامی آن معانی را. (مقدمه، ب، ص - سی
و شش) ولی این روش درست و بجاست در
جریان کار به دست فراموشی سپرده و در
اجرای آن مسامحه شده است چنان‌که:

چاره‌گر

زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست

راه هزار چاره‌گر از چارو بیست
در نثر و شرح این بیت چاره‌گر را یکجا (آدم
مکار) جایی دیگر (افسونگر و تدبیر) و
جایی (مردم هوشیار با تدبیر) نوشته‌اند
(ص - ۱۹۹) درست است که برای (چاره‌گر)
همه این معانی در فرهنگ معین آمده است
ولی مناسب آن بود که فقط یک معنی را انتخاب
و نقل می‌کردند و آن چاره‌جو یا تدبیرکننده
است که ناگفته گذاشته‌اند.

جریده

جریده رو که گذرگاه عاقبت تنگ است

پیاله گیر که عمر عزیز بی بدلت.
جریده را: (مجرد، تنها و سبکبار از
تعلقات دنیوی) نوشته‌اند ص - ۱۵۶ که
گمانم از میان این معانی همان مجرد بس

بوده باشد: مسیحای مجرد را برآزد که با خورشید سازد هم وثاقتی.

نظریازی

کمال دلبری و حسن در نظر بازیست. در معنی نظریازی نوشته‌اند: (چشم چرانی، رد و بدل کردن نظر بین عاشق و معشوق ص - ۱۱۴۲) و حال اینکه چشم چرانی غیر از نظریازی یعنی نگاههای مهربان و شعله‌ور عاشقان است. چشم چرانی نگاههای هوس - آلود و بد دیدن است.

تعلق

زیر بارند درختان که تعلق دارند ای خوشا سرو که از بند عم آزاد آمد گمان نمی‌رود در معنی کردن یک لغت جمع آن را نوشتن و برای مثال در توضیح تعلق به آوردن (تعلقات) اکتفا کردن مشکلی از خواننده را بگشاید. نوشته‌اند: (خوشا به حال سرو که از بار تعلقات آزاد است ص - ۷۲۶) و حال این که تعلق در یک کلمه به معنی هرگونه دلبستگی و پایه بیان استاد شادروان فرورانفر چنین است: مقصود از تعلق هرگونه دارایی و تملک است که ترد صوفیه عیب شمرده می‌شده زیرا که این گونه دلبستگی‌ها موجب قانع شدن، تن - آسان گشتن و از حرکت به سوی کمال باز ماندن می‌شود. می‌گوید دل نیند، غم مخور، عمر را به بطالت مگذران، برای اشیاء ارزش بسیار قائل نشو، زیر بار تعلق مرو. (تقریر در درس متون ادب فارسی)

مسامحه در شرح بیت‌ها

شب آبتستن است از روز

بدان مثل که شب آبتستن است (آمد) از روز نوشته‌اند: (به تصور این که شب آبتستن روز است ص - ۱۰۷۸) با عنایت به این که حافظ در شعر خود تصریح کرده که شب آبتستن است از روز (شب آبتستن است تا چه زاید سحر) یک مثل است (بدان مثل که): نوشتن (به تصور این که) را ناگزیر باید حمل بر مسامحه کرد.

امثال و حکم شادروان دهخدا (ص - ۹۴۸) نشان می‌دهد که این مثل در زبان فارسی پیش از حافظ در شعر فردوسی، فرخی، فخرالدین اسعدگرگانی، ناصر خسرو، سایی، سوزنی، ظهیر فاریابی و نظامی گنجوی نیز بکار رفته بوده است.

دور از تو

مشاطی و مستوری دور از تو چنانم کرد. نوشته‌اند: (آرزومندی و دوری، دور از تو

مرا به حالی درآورده است که... ص - ۲۰۱۹) سپس چنین افزوده‌اند: (دور از تو جمله دعایی است یعنی از تو دور یاد) و حال این که (دور از تو) به معنی در دوری از تو نیز هست و در انتقاد بر کلک خیال‌انگیز چنین نوشته بودند: (فقط همان دور از جان تو صحیح است و در دوری از تو صحیح نیست زیرا کلمه مهجوری که پیش از آن آمده همان معنی هجر و دوری را می‌دهد. (حافظ شناسی ج ۶ ص - ۱۵۲)

و آقای دکتر اسلامی ندوشن در پاسخ ورد این ایراد دکتر هروی بحق چنین نوشته بودند: (باید همان ابهام را پذیرفت که در کلک خیال‌انگیز آمده است. حافظ شناسی ج ۸ ص - ۷۶) و آنگاه به تفاوت معنایی مهجوری و دوری پرداخته بودند. (همانجا)

طالب لعل و گهر

طالب لعل و گهر نیست و گره خورشید همچنان در عمل معدن و کاست که بود در نثر شعر نوشته‌اند: (کسی خواستار لعل و جواهر نیست و گره خورشید مثل گذشته به ساختن لعل و گهر در معدن و کان مشغول است. ص - ۸۹۶)

و در شرح شعر چنین افزوده‌اند: (می‌گوید ذوق و سلیقه مردم از میان رفته و کسی خواستار جواهر نیست... مقصود این که مردم بزرگوار هنوز وجود دارند، روزگار مرد می‌پرورد ولی جامعه یا دستگاه حکومت معرفت ندارد که آن‌ها را بشناسد - همانجا)

و حال این که گمانم لعل و گهر استعاره برای شعر خود حافظ است و خورشید به عمل آورنده آن گوهرها در معدن و کان وجود خود شاعر است. گوهر را استعاره برای شعر خود قرار دادن در سخن حافظ نمونه دیگری هم دارد:

معرفت نیست درین قوم خدایا مددی تا برم گوهر خود را به خریدار دگر

بنیاد نهادن

در خرقه ازین بیش منافق نتوان بود بنیاد ازین شیوه رندانه نهادیم گویا ضبط مصراع دوم چاپ قزوینی را نپسندیده‌اند که به جای بنیاد (بنیادش) را برگزیده و در پیدا کردن مرجع ضمیر (ش) ناگزیر از توجیه و مسامحه‌ها شده‌اند که از آن جمله است معنی (برانداختن) برای (نهادن) و از قضا در شاهدهی هم که از گلستان سعدی به نقل از لغت‌نامه آورده‌اند (لنگر نهادن) به معنی لنگر انداختن و لنگر گذاشتن است نه: (لنگر برانداختن) گمانم معنی سخن حافظ چنین باشد: نمی‌توان بیش

ازین در لباس خرقه منافق و ریاکار بود، از این رو، از این پس بنیاد زندگی را بر شیوه رندانه (ضد ریاکاری) می‌گذاریم.

ردیف (نهادیم) در این غزل در همه بیت‌ها جز بیت مقطع به معنی گذاردیم و قرار دادیم آمده است و در آنجا (نهاد) به معنی سرشت و قطرت: چه گدا همت و بیگانه نهادیم.

شعر رندانه

همچو حافظ به رغم مدعیان

شعر رندانه گفتیم هوس است نوشته‌اند: (شعر رندانه شعری است که شاعر مقصود خود را در آن بیان کند بی آن که مأموران اختناق بتوانند برگزیده‌ای از آن بگیرند. ص - ۱۴۶)

شعر رندانه عنوانی است که حافظ خود در همین غزل به کار برده است و می‌دانیم که در این شعر حافظ از هوس شب تا روز خفتن در آغوش یار و در چنان شیئی (دردانه نازک) آن یار را سفتن سخن گفته است و ردیف (هوس است) خود تأکید دیگری بر این است که شعر رندانه سخن گفتن از هوس‌های ناگفته و نهایی آدمی است و از قبیل آن چه که (مأموران اختناق) بتوانند برگزیده‌ای از آن بگیرند) نیست. چنین کاری را در شعر حافظ کلک خیال‌انگیز یا ابهام‌آفرین اوست که برعهده داشته و آن را بسیار استادانه و هنرمندانه نیز به مقصدها رسانیده است. اگر حافظ نخستین شاعری شده است که سخن سرایی درباره اندام‌های تهفته و هم‌آغوشی و درهم آمیختن عاشقان و این گونه هوس‌های غریزی و طبیعی آدمی را (شعر رندانه) نامیده پیش از او نظامی گنجوی بدون بکار بردن نام خاصی برای این گونه شعر، در آن زمینه تفنن و هنرمندی‌های حیرت‌انگیز و فراوان داشته است و مضامین شبیه دردانه سفتن حافظ را در سراسر خمسه از جمله در شرف‌نامه بسیار می‌یابیم.

باری (شعر رندانه) عنوان دلخواهی و برگزیده ما نیست که به تفسیرش بپردازیم این نامی است که حافظ خود برای نوع خاصی از شعر اختیار کرده و مضامین این گونه اشعار، خود گزارشگر بی‌ابهام محتوای آن‌هاست.

مسامحه در باز نمودن ریزه‌کاری‌ها و هنرهای شعری.

آقای دکتر هروی در مقدمه اثر خویش مانند بعضی از مؤلفان پیش از خود که شرح عمده‌ترین هنرها و ریزه‌کاری‌های شاعرانه در شیوه سخنوری حافظ را برای برخوردارانی بیشتر خواننده از ژرفای هنر والای حافظ

مفید تشخیص داده بوده‌اند، در این زمینه تعریف‌هایی به دست داده‌اند که جای بحثشان نیست. مؤلفان پیش از ایشان آن تعریف‌ها را همراه ارائه مثال‌های بسیار در پیش‌گفتار و در سراسر اثر خویش آورده بودند ولی آقای دکتر هروی فقط نگاه به موارد نادری از هنر ایهام در متن کتاب اشاره کرده و موارد بسیاری را مسکوت گذاشته و بدین‌سان از نتایجی که باید از تعاریفشان در مقدمه کتاب حاصل می‌شد کاسته‌اند.

برای روشن‌تر شدن موضوع ارائه نمونه‌هایی از این‌گونه مسامحه را کافی می‌داند.

دور قدح

همین که ساغر زرین خور نهان گردید
 هلال عید به دور قدح اشارت کرد
 نوشته‌اند: (به محض این‌که جام طلائی
 خورشید پنهان شد هلال عید فطر به نوشیدن
 شراب اشارت کرد. ص - ۵۶) و بدین‌گونه
 ایهام نهفته در (دور قدح) را نادیده و
 ناگفته گذاشته‌اند.

لازم به یادآوری است که قدح نوعی کاسه
 است که آن را از شراب بر می‌گردد و دور و
 دست به دست می‌گردانیده‌اند و هرکس به
 قدر توان خود از آن می‌نوشیده است در
 شعری از سلمان ساوجی به این روش دور
 گرداندن قدح اشاره‌ای آشکار آمده است:

من خراباتم و باد میرست
 در خرابات معان واله و مست
 می‌کشتم جو سبو دوش بدوش

می‌برندم جو قدح دست به دست
 در نخستین بیت دیوان حافظ نیز در
 (آرز کاساً) به همین شیوه کاسه‌گردانی یا
 دور قدح اشاره‌ای نهفته می‌یابیم.
 از مضمون بیت دیگری از حافظ:

رسید موسم آن کر طرب جو نرگس مست
 نهد به پای قدح هرکه شش درم دارد.
 گذشته‌ات تشبیه هر یک از گل برگ‌های شش‌گانه
 نرگس به یک درم پول رایج زمان چنین
 برمی‌آید که در (دور قدح) هر یک از میخواران
 بولی نبر در پای قدح (بشقاب زیر آن)
 می‌نهادند. بدین‌گونه در دور قدح در شعر:
 (هلال عید به دور قدح اشارت کرد) چند
 ایهام یا خیال‌انگیزی نهفته است (۱- همان
 دست به دست گرداندن قدح که گفتیم.

۲- زمان باده‌نوشی یا آن‌چنان که حافظ
 خود در بیت دیگری گفته بود: (موسم) رسید
 موسم آن کر... ۳- دور به معنی تسلسل و
 پی‌گیری میخواری نیز هست: دور چون با
 عاشقان افتد تسلسل بایدش.
 نیز شکل هلالی دور قدح یا (هلال عید)
 تناسب دارد.

شیرگیر

عیب دل کردم که وحتى وضع و هر جایی مباش
 گفت چشم شیرگیر و غنچ آن آهو بین
 نوشته‌اند: (گفت چشم آن آهو را بین
 که یا زیبایی خود شیر را اسیر می‌کند ص -
 ۱۶۵۱) و حال این‌که (شیرگیر) در ضمن،
 خیال‌انگیزی یا ایهامی نیز به معنی مست
 دارد که فرهنگ‌ها نیز آن را ضبط کرده‌اند
 ولی شارح محترم آن را نادیده و ناگفته و
 نایافته گذاشته‌اند.

(مراجعه بقرمائید به فرهنگ آندراج و
 فرهنگ تحف‌الاحیاء یا فرهنگ اوسپی و نیز
 لغت‌نامه به نقل از برهان، غیث‌اللغات،
 ناظم‌الاطبا و فرهنگ رشیدی و نیز مقاله
 نگارنده - محله آدینه ویژه‌نامه نوروز ۱۳۶۷
 - حافظ آیت‌ده‌دار تاریخ ص ۵۵-۵۴)
 و ناگفته نماند که حافظ شیرگیر را به خیال -
 انگیزی به معنی مست در بیتهایی از ساقی‌نامه
 نیز به‌کار برده است:

بیاساقی آن آب اندیشه سوز

که گر شیر نوشد شود همیشه سوز
 بده تا روم بر فلک شیرگیر
 بنهم بر رسم دام این ترک بیز
 در این بیت (شیرگیر) خیال‌انگیزی و
 ایهامی نیز دارد به گرفتن و شکار کردن شیر
 آسمان. [شیر آسمان یا شیر فلک خورشید
 است به اعتبار این‌که برج اسد (شیر) برج
 خاص خورشید است.]

برآوردم

فرو رفت از غم عشقت دلم دم می‌دهی تاکی
 دمار از من برآوردی نمی‌گویی برآوردم
 نوشته‌اند: (نفس من از غم عشقت فرو رفت،
 در سینه‌ام حبس شد، تاکی مرا قریب می‌دهی
 دمار از روزگار من برآوردی و نمی‌گویی که
 برآوردم، انکار می‌کنی. ص - ۱۳۲۵)

و شاید به سبب آنکه ریزه‌کاری‌های نهفته
 در این غزل از جمله ایهام در (برآوردم)
 را نادیده گرفته و یا به مسامحه برگذار کرده‌اند
 در پایان غزل چنین اظهار نظر کرده‌اند:
 مجموعاً غزل سستی به نظر می‌رسد و به جای
 ایهام‌ها و استعاره‌های لطیف حافظ بیان
 مستقیم و ساده در آن فراوان است (همانجا)
 و اما ایهام نهفته در (برآوردم) به قرینه
 (فرو رفتن دم) در مصراع نخست چنین
 است: (برآور، دم) ... دمار از روزگارم
 برآورده‌ای و می‌گویی دم برناور (نفس‌نکش)
 و نیز معنی (دمار) که ثانویته و ناگفته
 گذاشته‌اند رگ و ریشه، گوشت است و دمار
 برآوردن کنایه از شکسته کردن. (کلک
 خیال‌انگیز ص - ۳۶۳)

برآید

گفتم که ماه من شوگفتا اگر برآید.
 نوشته‌اند: (اگر از دست من برآید، اگر
 از من ساخته باشد ص - ۹۶۱) و ایهام یا
 خیال‌انگیزی نهفته در (برآید) را به
 (سامحه) برگذار کرده‌اند. ایهام برآید
 یعنی: اگر ماه طلوع کند (مهتاب بشود)
 می‌گوید: اگر ماه طلوع کند یا زمانی که
 ماه طلوع کند آنوقت است که ماه تو می‌شوم
 (زیرا که از ماه آسمانی زیباترم) و تو امکان
 دیدن و مقایسه کردن دو ماه را پیدا می‌کنی
 زیرا که یار، ماه رخ دوست تمامست.
 در مجلس ما، ماه رخ دوست تمامست.
 گفتا برون شدی به تماشای ماه تو
 از ماه ایروان منت شرم باد رو



ایهام (برآید) را در شرح غزل دیگری نیز
 مسامحه فرموده‌اند:

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر

باغ شود سبز و شاخ گل به برآید
 نوشته‌اند: (... باغ سبز می‌شود شاخه گل
 یار می‌دهد. ص - ۹۷۴)

زیبایی و ریزه‌کاری و ایهام سخن حافظ را
 در (به برآید) نادیده و ناگفته گذاشته‌اند.
 در این بیت ایهام (بر) گذشته از معنی میوه،
 آغوش و مزده وصل است یعنی باغ سبز می‌شود
 و یار چون شاخ گلت به آغوش باز می‌گردد.
 نا غنچه خندانت دولت به که خواهد داد
 ای شاخ گل رعنا از بهر که می‌روی

نمونه‌هایی از مسامحه‌های درست‌خوانی.

تردامن

دوش رفته به در میکده خواب‌آلوده
 خرقة تر دامن و سجاده شراب‌آلوده
 نوشته‌اند: (دیشب خواب‌آلوده به درمیخانه
 رفته درحالی‌که خرقة نام پاکد و سجاده‌ام
 به شراب آلوده بود ص - ۱۷۲۸) در معنی
 واژه‌ها و مفردات شعر نیز چنین افزوده‌اند:
 تردامن: آلوده، بی‌عفت.
 بدین‌گونه پیاداست که تردامنی یا ناپاکی
 و آلودگی را به خرقة نسبت داده و چنین
 خوانده‌اند: خرقة تردامن و، سجاده شراب-
 آلوده.

و حال اینکه گمانم درست خواندن شعر
 باید چنین باشد: خرقة تر، دامن و سجاده
 شراب‌آلوده. یعنی دامن لباس و سجاده‌ام به
 شراب آلوده و خرقة‌ام نیز (از اثر شراب) تر
 بود. دامن تر داشتن (نه تردامنی به معنی
 بی‌عفتی و گناه‌آلودگی) را در شعر حافظ
 جایی دیگر نیز سراغ داریم:

گرچه گردآلودم فقوم شرم باد از همتم

گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم

و نیز درباره کتار و رخت و پخت ؛
رفته گیر از برم و ز آتش و آب دل و چشم
گونهام زرد و لیم خشک و کنارم تر گیر
گر موج خیر حادثه سر بر فلک زند
عارف به آب تر نکند رخت و پخت خویش

بیتا یا بتا

بتا تا غزوات ناوک فشاند

دل مجروح من پیشش سیر باد
نوشته‌اند: (بگذار تا وقتی با اشاره چشم
تیر مژه می‌افشانی دل رنج دیده من در برابر
آن سیر باشد. ص - ۴۴۴) سپس چنین
افزوده‌اند: (بتا: بهل تا، بگذار تا... بتا
هم غلط نیست ص - ۴۴۵) ولی گمانم باید
چنین مرقوم می‌داشتند: فقط بتا به ضم ب
درست است و بتا به کسرب (مسامحه) است.
ناگفته نماند که این مسامحه را من خود
نیز چهار سال پیش مرتکب شده و یک سال
پیش در تصحیح آن شرحی نگاشته بودم که
اکنون مکرر نمی‌کنم (حافظ شناسی ج ۸ - ص
۱۱۸ - ۱۱۷) نیز اضافه کنم: در دو شاهد
از سه شاهی که به نقل از لغت‌نامه دهخدا
آورده‌اند بتا از قبیل این شعر حافظ نیست و
شادروان دهخدا جزو شواهد بتا به معنی
(بگذار تا) که از شاعران مختلف آورده‌اند
به شعری از حافظ استاد نجسته‌اند و بی‌گمان
در شعر مورد بحث خطاب حافظ به بت گنایه
از معشوقی زیبا و در خور ستایش بوده است
و بس.

کش

حافظ که سر زلف بتان دست کشش بود

بس طرفه حریفیت کش اکنون بسرافتاد
کش را به فتح کاف خوانده و معنی آن را
(مطبوع، دلپسند و چاپک نوشته‌اند ص -
۴۶۹)

شارح محترم پیش از این در نقدی بر
کلیک خیال‌انگیزی به کسر خواندن کاف کش را
درست نخواندن و درست نفهمیدن تمامی
شارحان حافظ از سودی به بعد پنداشته و
چنین افزوده بوده‌اند: شک ندارم که آقای
دکتر اهورهم مصراع دوم را درست
نخوانده‌اند... و چنین ساخته و پرداخته‌اند.

(حافظ شناسی ج ۶ - ص - ۱۵۵)
ولی من به فتح کاف خواندن کش به وسیله
ایشان را چیزی از قبیل از خود ساختن و
پرداختن نام‌گذاری نمی‌کنم و اسم آن را فقط
(مسامحه) می‌گذارم و کیست که دچار انواع
مسامحه‌ها نشده باشد؟

ناگفته نماند که رد به فتح کاف خواندن
کش سخن‌شناس معاصر آقای دکتر اسلامی
ندوشن به هنگام خود شرحی نگاشته و انتشار
داده بودند (حافظ شناسی ج ۸ ص ۷۸-۷۷)
باری بی‌گمان کش به کسر کاف درست است و
مرجع ضمیر (ش) نیز خود حافظ است و

چنین گفته: حافظ که با زلف بتان بازی‌ها
داشت اکنون حریف بازیگری در سر راهش
قرار گرفته است.

ترجیح بلا مرجح

با این‌که در مقدمه تصریح کرده‌اند که به
مقابل نسخه دیوان حافظ پرداخته و درست‌ترین
صورت هر بیت را اختیار نموده‌اند گاه
انتخابشان درست‌ترین و بهترین نیست و
ترجیح‌شان به اصطلاح بلا مرجح است چنان‌که:
جراف روی ترا شمع گشت پروانه

مرا ز حال تو با حال خویش پروانه
(ص - ۱۷۴۶)

مصراع دوم این بیت در شرح سودی و چاپ
خانلری چنین است:

مرا ز حال تو با حال خویش پروانه.
که هم از نظر معنی و هم از نظر جناس
بین خال و حال بر صورتی که ایشان
برگزیده‌اند ترجیح دارد.

خال شیرین که بر آن عارض گندم گونست
سر آن داند که سر رهنز آدم با اوست
ص - ۲۶۱

گویا ضبط (خال مشکین) در چاپ قزوینی
را نپسندیده‌اند که (خال شیرین) را بدون
ذکر مأخذ برگزیده‌اند و جالب و شگفت‌آور
این‌که در توجیه صورتی از شعر که اختیار
کرده‌اند به شعری از سلطان ساوجی استاد
جسته‌اند که از قضا در آن‌جا هم خال مشکین
آمده است نه (خال شیرین)

خال مشکین تو در عارض گندم گون دید
آدم آمد ز بی دانه و در دام افتاد.
از آن‌جا که همواره به سیاهی یا مشکین
بودن خال تأکید شده چنان‌که در شعر مورد
استناد ایشان از سلطان ساوجی نیز چنین
بود اختیار کردن (خال شیرین) گونه
دیگری از مسامحه می‌نماید.

گل یار حسن گشته و لبلب قرین عشق
آن را تفضلی نه و این را تبدلی
(ص - ۱۸۹۷)

با این‌که بیشتر بر ضبط قدسی تکیه کرده‌اند
و در آن‌جا (گل یار خار گشته) ضبط شده
چنان‌چه در شرح سودی نیز چنین است
روشن نیست چرا این ضبط چاپ‌های قزوینی،
خانلری، انجوی و یکتایی را برگزیده‌اند.

و می‌دانیم آنچه که شهرت دارد قرین
شدن گل با خار است که در دیوان حافظ
نمونه‌ها دارد:

فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست.
درین چمن گل بی‌خار کس نچید آری.
من اگر خارم اگر گل چمن آرابی هست.

و مهم‌تر و مستندتر این‌که در همین غزلی
که بیت (گل یار حسن گشته...) برگرفته از
آن است در بیتی دیگر به بلای خار و هم نشین
یا قرین شدن آن با خار اشاره‌ای صریح شده
است:

بس گل شکفته می‌شود این باغ را ولی
کس بی‌بلای خار نچیدست ازو کلی
(نیز بنگرید به مقاله نگارنده: ملاحظاتی
درباره چند بیت از حافظ، کیهان فرهنگی
آذر ماه ۶۶ ص - ۵۲)

سیمای حافظ

سیمایی که آقای دکتر هروی در (شرح
غزل‌های حافظ) از او تصویر ارائه کرده‌اند
مشخص و روشن نیست که حتی گاه تیره و تار
و مکدر و مخدوش نیز هست.

وی گاه (بردی بیمناک از برخورد با مسائل
گونگون اجتماعی است. ص ۲۶۴)

زمانی (معروف به فساد ص - ۷۰۶) و نیز
(به فسق و فساد شهرت یافته ص - ۷۲۰)
است و غم‌انگیزتر و ناروا تر این‌که: (حافظ
ابتدا یک صوفی گوشه‌گیر و خلوت‌نشین بوده،
عشق جمال مغ بجه او را به میخانه کشیده ص
- ۷۱۶). همچنین یک‌جا شرح بیتی از حافظ

چنان است که گویی وی در جوانی همسری
داشته که او را سه طلاق گفته، سپس از سرمستی
به فکر رجوع (رجعت) افتاده بوده است:

از سرمستی دگر با شاهد عهد شباب
رجعتی می‌خواستم لیکن طلاق افتاده بود
نوشته‌اند: (رجعت: برگشتن مرد به سوی
زن مطلقه خود. از روی مستی می‌خواستم
بار دیگر با محبوب زمان جوانی رجوع کنم
اما میان ما و این محبوب طلاق واقع شده
بود. ص - ۸۹۲)

و حال این‌که گویا این (عهد شباب)
است که به شاهدی زیبا تشبیه شده و در
پیری حافظ او را طلاق می‌دهد بدون امکان رجعت
گفته بوده است نظیر: پیرانه سرم عشق جوانی
به سر افتاد.

نثر شعر

گمانم حافظ‌خوانان از حافظ به شعر اوست
که با آن همه ریزه‌کاری، راز و رمزهای نهفته
و خوش‌آوایی‌ها نیاز دارند و از مجموع
ویژگی‌های شعری اوست که در فال زدن
پاسخ‌های دلخواه پرسش‌ها و نیازهای خود را
استخراج و استنباط می‌کنند و خود را تسلا
می‌دهند بدینگونه تبدیل شعر حافظ به نثر
از سویی گرفتن آن ویژگی‌ها و ریزه‌کاری‌های
شعری است و از دیگر سو گریه از مشکلی
نگشوده‌ایم.

چنین است در دهها و صدها و هزارها
مثال دیگر مانند: لب لعلی گزیده‌ام که
میرس که نوشته‌اند: (من لب لعل فامی گاز
گرفته‌ام که میرس ص - ۱۱۲۹)

ارائه این‌گونه نمونه‌ها در برگرداندن شعر
به نثر منحصر به آنچه گذشت نیست و بر
طبق آنچه که من یادداشت کرده‌ام در چهار
هزار و نود بیتی که به نثر تبدیل کرده‌اند
صدق می‌کند و اگر مقصودشان از (مرحله)
تازه‌ای در کار حافظ) همین تبدیل شعر به
نثر بوده باشد، کار تازه‌ای نیست، رنج
بسیار و بی‌شعری است که بر خود روا داشته
و رسایی و زیبایی و راز و رمزهای شعر را نیز
از آن گرفته‌اند.

راز حافظ بعد از این ناگفته ماند

ای دریغا رازدایان یاد باد